مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال سیزدهم ، شماره 5، بهار تابستان 1400، شمارهٔ پیاپی 24

DOI: 10.22067/JLKD.2021.70622.1035

بررسی تاریخی شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی بر اساس چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه

سیده مرضیه عباسی (دانشجوی دکترای زبان‌شناسی، بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)[1]

علیرضا خرمایی (دانشیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران) (نویسنده مسئول)[2]

امیرسعید مولودی(استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)[3]

صص: **247-213**

چکیده

پژوهش حاضر به مطالعهٔ فرایند دخیل در پیدایش گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی از منظر دستور گفتمان (کالتن‌باخ و همکاران، 2011) و در چارچوب دیدگاه هاینه (2013) که مبتنی بر این دستور است، می‌پردازد. هاینه بیان می‌کند که فرایند «کاربردی‌شدگی» سبب شکل‌گیری گفتمان‌نماها می‌شود. از نظر او، پدیده‌ای به نام «انتقال» هستهٔ اساسی هر نوع کاربردی‌شدگی را تشکیل می‌دهد و با این وصف، کاربردی‌شدگی را فرایندی مجزًا و متمایز از دستوری‌شدگی می‌داند. براساس این فرایند، یک واحد زبانی، با انتقال از «دستور جمله» به «دستور معترضه»، کاربردها و نقش‌های معنایی جدیدی با توجه به شبکهٔ پیچیدهٔ موقعیت گفتمان پیدا می‌کند و به یک گفتمان‌نما تبدیل می‌شود. با توجه به چارچوب هاینه، داده‌های زبان فارسی از قرن چهارم تا چهاردهم گردآوری شد، بدین صورت که از هر قرن دو اثر شاخص انتخاب گردید و موارد وقوع «یعنی» به‌صورت دستی در آنها مشخص شد. بررسی سیر تحوّل «یعنی» بر اساس داده‌های زبان فارسی در طول زمان، انطباق این داده‌ها با چارچوب هاینه، و افزایش کاربرد این عنصر زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» در گذر زمان، همگی نشان می‌دهد که فرایند دخیل در ظهور این گفتمان‌نما همان کاربردی‌شدگی است که در مرکز آن، پدیدهٔ انتقال قرار دارد و در این میان، تا آنجا که به «یعنی» مربوط می‌شود، با فرایند «دستوری‌شدگی» سر و کار نداریم.

تاریخ دریافت :1400/03/07 تاریخ پذیرش : 1400/06/22

پست الکترونیکی: 1. s.mabbasi@yahoo.com 2. akhormaee@rose.shirazu.ac.ir
3. amirsaeid.moloodi@shirazu.ac.ir

کلیدواژه‌ها: دستور گفتمان، دستور جمله، دستور معترضه، انتقال، کاربردی‌شدگی «یعنی»، دستوری‌شدگی

1. مقدمه

دستوری‌شدگی[1] به‌عنوان یکی از مباحث علم زبان‌شناسی، از گذشته تاکنون مورد توجه بوده است. اولین فردی که واژهٔ «دستوری‌شدگی» را ابداع کرد و آن را نخستین بار در ارتباط با مفهومی که همچنان امروزه نیز استفاده می‌شود به کار برد، «آنتوان میه»[2] (1912 به نقل از لمان 2002) بود ولی مفهوم دستوری‌شدگی و عقاید نهفته در پس آن، قدمتی بیش از این دارد.

این عقیده که صورت‌های دستوری از واژه‌ها تکامل می‌یابند و این‌که وندها درواقع از صورت‌های آزاد نشأت می‌گیرند، قبل از آن توسط فیلسوفی فرانسوی به نام «اتین بُنُ دِ کاندیاک»[3] (1746 به نقل از لمان، 2002) مطرح شده بود. همچنین «جان هُرن توک»[4] (1786 و 1805 به نقل از لمان، 2002) در مطالعات ریشه‌شناسی خود اذعان داشت که حروف اضافه از اسم یا فعل به وجود می‌آیند. پس از آن، یک سری مثال‌ها و نمونه‌ها از انواع مختلف واژه‌ها از قبیل «حروف تعریف»، «افعال کمکی» و «ضمایر مبهم» و نحوهٔ پیدایش و تکامل آن‌ها به زبان لاتین گردآوری شد که این مصادیق متعاقباً به‌عنوان نمونه‌های موجود در نظریهٔ دستوری‌شدگی شناخته شدند.

دستوری‌شدگی فرایندی است که تغییر در عناصر و واحدهای زبانی را به همراه دارد، بدین صورت که به‌واسطهٔ این فرایند، نه تنها واحدهای واژگانی به واحدهای دستوری تبدیل می‌شوند بلکه عناصر دستوری، تحت تأثیر این فرایند می‌توانند ویژگی‌های دستوری جدیدی را کسب کرده و دستوری‌تر شوند (لمان، 2002).

گفتمان‌نماها[5] به‌عنوان یکی از مقوله‌های مطرح در نظریهٔ دستوری‌شدگی، از سابقه‌ای نسبتاً طولانی در مطالعات زبان‌شناسی برخوردار هستند. نکتهٔ قابل توجه در رابطه با این عناصر زبانی، اختلاف نظرات بسیار دربارهٔ آنها است. این موضوع از همان ابتدا درخصوص

1- grammaticalization
2- Antoine Meillet
3- Etienne Bonnot de Condillac
4- John Horne Tooke
5- discourse marker

نامگذاری این واحدهای زبانی نیز به چشم می‌خورد و محققان مختلف برای اشاره به گفتمان‌نماها از اصطلاحات و عبارات متفاوتی استفاده کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: گفتمان‌نما (شیفرین،[1] 1987)، کاربردنما[2] (فریزر،[3] 1996؛ برینتون،[4] 1996)، عنصر گفتمانی[5] (شروپ،[6] 1985؛ آبراهام،[7] 1991؛ کرون،[8] 1995)، عنصر کاربردی[9] (اُستمان،[10] 1981)، لفظ کاربردی[11] (ارمن،[12] 1987) و عنصر ربطی[13] (بلیک‌مور،[14] 1987 و 1988). لوینسون[15] (1983) در تعریف گفتمان‌نماها اظهار می‌کند که گفتمان‌نماها آن دسته از عناصر زبانی هستند که بررسی آن‌ها در قالب معناشناسی شرط صدقی ممکن نیست. از نظر او، این عناصر زبانی بر وجود رابطه میان گفتمان جاری و گفتمان قبلی دلالت می‌کنند. شیفرین (1987) نیز گفتمان‌نماها را متعلّق به گفتمان می‌داند که واحدهای گفتار را مرزبندی می‌کنند.

موضوع حائز اهمیت درخصوص گفتمان‌نماها، نحوۀ تکامل این عناصر زبانی است. در این رابطه، محققان مختلف رویکردهای متفاوتی دارند و تعدّد آراء در این‌خصوص، باعث پیچیدگی این موضوع گردیده است چنان‌که هاینه (2013) این تعدّد آراء را در قالب یک دسته‌بندی سه‌گانه و دیگاند و اِوِرس- وِرمِل (2015) همین تعدّد آراء را در قالب یک دسته‌بندی پنج‌گانه و با جزئیات بیشتر مطرح می‌کنند؛ دیدگاه هاینه (2013)، خود، در ذیل سومین گروه از این دسته‌بندی پنج‌گانه قرار می‌گیرد. این دسته‌بندی پنج‌گانه به شرح زیر است:

1) فرایند دخیل در پیدایش گفتمان‌نماها، فرایند دستوری‌شدگی است و مفهوم کاربردی‌شدگی[16] کاملاً زائد و غیرضروری است.

1- Schiffrin
2- pragmatic marker
3- Fraser
4- Brinton
5- discourse particle
6- Schourup
7- Abraham
8- Kroon
9- pragmatic particle
10- Ostman
11- pragmatic expression
12- Erman
13- connective
14- Blakemore
15- Levinson
16- pragmaticalization

2) این فرایند، نوع خاصی از دستوری‌شدگی است که عمدتاً آن را کاربردی‌شدگی می‌نامیم.

3) این فرایند، کاربردی‌شدگی است که فرایندی زبانی و متمایز از دستوری‌شدگی است.

4) فرایند دخیل در شکل‌گیری و پیدایش گفتمان‌نماها، گاهی دستوری‌شدگی است و گاهی کاربردی‌شدگی است.

5) فرایند مذکور، دستوری‌شدگی نیست ولی کاربردی‌شدگی هم نیست.

حال، اگرچه مبنای پژوهش حاضر دیدگاه هاینه (2013) است، ولی از آنجا که در این رابطه تعدّد نظرات وجود دارد، در این پژوهش برآنیم تا با بررسی گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی و اتفاقاتی که برای این گفتمان‌نما در این زبان از قرن چهار تا چهارده رخ داده است، بررسی کنیم که از میان دیدگاه هاینه (2013) و تعدّد نظرات دیگری که در این خصوص مطرح گردیده، کدام یک دربارهٔ این گفتمان‌نما در زبان فارسی صدق می‌کند؛ بنابراین، در پژوهش حاضر با تکیه بر داده‌های فارسی، به سؤالات زیر پاسخ داده خواهد شد:

1) چارچوب هاینه (2013) تا چه اندازه با داده‌های فارسی سازگار است؟

2) فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی چیست و بر این اساس، تکامل این گفتمان‌نما در زبان فارسی ذیل کدام‌یک از دسته‌بندی‌های پنج‌گانهٔ فوق قرار می‌گیرد؟

2. روش پژوهش

روش گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر به این صورت بوده است که ابتدا در بازهٔ زمانی یازده قرن، یعنی از قرن چهارم تا قرن چهاردهم، از هر قرن، دو اثر ادبی که عناوین آنها در ادامه ذکر خواهد شد، انتخاب گردید. ملاک انتخاب به این صورت بود که آثار ادبی مورد نظر، آثار شاخص و معرف آن قرن باشند و تا حدود زیادی ویژگی‌های آثار آن قرن را به تصویر کشند. به همین دلیل، بر اساس نظر متخصصان حوزهٔ ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز و مشورت با آنان، این آثار انتخاب شدند (جدول 1).[1] پس از انتخاب متون مورد نظر، تمامی

1- انتخاب دو کتاب شاخص از هر قرن، با مشورت و راهنمایی دو تن از استادان بزرگوار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، جناب آقای دکتر نجف جوکار و جناب آقای دکتر محمد مرادی، انجام گرفته است که در اینجا لازم است از این عزیزان سپاسگزاری گردد.

مواردِ وقوعِ «یعنی» از درون کتاب‌های منتخب به‌صورت دستی استخراج گردید و بر اساس چارچوب پژوهش، تحلیل شد؛ بدین صورت که در ابتدا با توجه به معیارهای هاینه (2013)،

جدول1- بسامد وقوع «یعنی» در کتب منتخب در هر قرن

قرن	کتاب	تعداد وقوع	کتاب	تعداد وقوع
4	تاریخ بلعمی	81	ترجمه تفسیرطبری	16
5	کیمیای سعادت	33	قابوس‌نامه	31
6	اسرارالتوحید	959	فارسنامه	35
7	گلستان	15	جوامع‌الحکایات	5
8	تاریخ گزیده	62	طوطی‌نامه	20
9	داراب‌نامه	11	روضه‌الشهدا	90
10	عیار دانش	100	مجالس‌المؤمنین	84
11	قصص‌الخاقانی	2	تذکره نصرآبادی	41
12	تاریخ جهانگشای نادری	16	محبوب‌القلوب (شمسه و قهقهه)	50
13	هزار و یک شب	22	سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ	46
14	تاریخ در ترازو	11	دیداری با اهل قلم	71

در خصوص تشخیص واحد دستور معترضه، تمامی مواردِ وقوعِ «یعنی» به دو دستهٔ «واحد دستور جمله» و «واحد دستور معترضه» تفکیک شدند. سپس به منظور تشخیص فرایند مؤثر در شکل‌گیری این گفتمان‌نما، مشخصه‌های ممیزی که هاینه برای تمایز نهادن میان دستوری‌شدگی و انتقال به‌عنوان مکانیسم اصلی در کاربردی‌شدگی مطرح کرده است، در خصوصِ «یعنی» در قرون مختلف مورد بررسی قرار گرفت تا از طریق آن بتوان به این نتیجه دست یافت که «یعنی» از ویژگی‌های مربوط به کدام فرایند برخوردار است. در ارتباط با تحلیل داده‌ها، توجه به دو نکته ضروری است. نخست آن‌که آیا در هر قرن، شاهد وقوع «یعنی» هم به‌صورتِ «واحد دستور جمله» و هم «واحد دستور معترضه» هستیم یا خیر. دوم آن‌که با گذر زمان، گرایش این واحد زبانی بیشتر به سمت کاربرد به‌عنوانِ «واحد دستور جمله» است یا «واحد دستور معترضه»؛ بر این اساس امکان آن فراهم می‌شد تا بتوان در رابطه با فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نمای «یعنی» نتیجه‌گیری کرد. خلاصه آن‌که، هدف این بود که روند

تحولِ «یعنی» در گذر زمان با توجه به چارچوب کاربردی‌شدگی هاینه (2013) و تعلق آن بـه «دستور جمله» یا «دستور معترضه» رصد گردد و بر اساس داده‌های مسـتخرج، رفتارِ «یعنی» از گذشته تا کنون به تصویر کشیده شود و در نهایت، نشان داده شود که در سیر تحـولات شـکل گرفته، کدام فرایند دخیل بوده است.

پس از معرفی کلیات و مقدمه و همچنین روش انجـام پـژوهش، در قسـمت بعـد بـه بیـان چارچوب تحلیل پژوهش پرداخته خواهد شد و پس از آن، پیشینه‌ای از مطالعات صورت‌گرفته درخصوص گفتمان‌نماها و نحوهٔ تکامل و شکل‌گیری آن‌هـا ارائـه خواهـد شـد. بخـش پـنجم مشتمل بر توصیف و تحلیل داده‌های گردآوری‌شده بر اساس چارچوب نظری هاینـه (2013) درخصوص تحول و شکل‌گیری گفتمان‌نمای مورد نظر می‌باشد. در نهایت، آخرین قسمت نیـز به جمع‌بندی نتایج و یافته‌های پژوهش اختصاص خواهد داشت.

3.چارچوب پژوهش

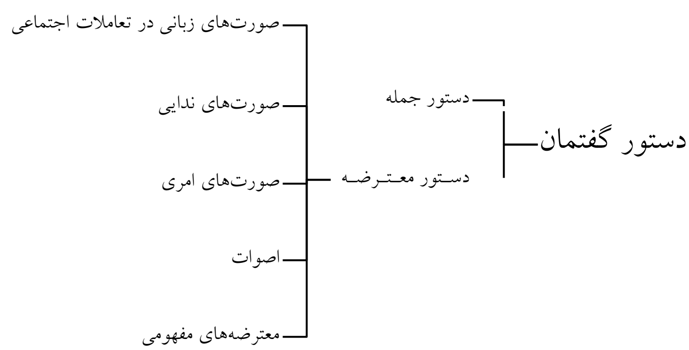
چارچوب تحلیل پژوهش حاضر، دیدگاه هاینـه (2013) اسـت. هاینـه (2013) در بحـث خود پیرامون گفتمان‌نماها، چارچوب «دستور گفتمان»[1] را برمی‌گزینند. بنا بر نظـر کـالتن‌بـاخ و همکاران (2011) و هاینه (2012)، دستور گفتمان بر این فرض اسـتوار اسـت کـه دو حـوزه برای سازماندهی گفتمان وجود دارد که بایسـتی از یکـدیگر متمـایز شـوند. دو حـوزهٔ مـذکور عبارتند از «دستور جمله»[2] و «دستور معترضه»[3].

«دستور گفتمان از همهٔ منابع زبانی که برای تولید متن‌های گفتاری یا نوشتاری فراهم اسـت تشکیل می‌شود» (کالتن‌باخ و همکاران، 2011: 854). طرح کلّی دسـتور گفتمـان را مـی‌تـوان به‌صورت نمودار (1) نشان داد.

دستور جمله بر اساس اجزاء کلام و یا انواع سازه‌هـایی چـون جمـلات، بنـدها، گـروه‌هـا، کلمات و تکواژها به‌علاوهٔ فرایندها و مکانیسم‌های نحوی و ساختواژی برای ایجاد ارتباط میـان این سازه‌ها، سازماندهی می‌شود. دستور معترضـه متشـکّل اسـت از فهرسـتی از سـاخت‌هـا و قاعده‌های معترضه به همراه توانایی انتخاب معترضه‌های جدید از درون دستور جمله به منظور

1- discourse grammar
2- sentence grammar
3- thetical grammar

شکل‌دهی گفتمان (هاینه، 2013).



نمودار 1 – طرح کلی دستور گفتمان: برگرفته از هاینه (2013)، ص 1217

هاینه (2013) گفتمان‌نماها را زیرمجموعه‌ای از معترضه‌های مفهومی می‌داند و ویژگی‌های

زیر را برای معترضه‌ها برمی‌شمرد: 1) معترضه‌ها به لحاظ نحوی مستقل هستند. 2) معمولاً به لحاظ نوای گفتار، از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند. 3) معنای آن‌ها «غیرتحدیدی»[1] و «غیرگزاره‌ای» است. 4) ساختار درونی آن‌ها بر اساس اصول دستور جمله شکل می‌گیرد، ولی می‌توانند از جمله حذف شوند.

کالتن‌باخ و همکاران (2011) علاوه بر چهار ویژگی فوق، به ویژگی دیگری نیز درخصوص معترضه‌ها اشاره می‌کنند و آن، متغیر بودن جایگاه این عناصر زبانی در جمله است. در پژوهش حاضر نیز از این ویژگی‌ها به منظور شناسایی «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» و «واحد دستور جمله» استفاده شده است.

پس از معرّفی دستور گفتمان، هاینه (2013) به دو فرایند درزمانی «دستوری‌شدگی» و «کاربردی‌شدگی» اشاره می‌کند و با استناد به آن‌ها رفتار گفتمان‌نماها را توضیح می‌دهد. پیش از این، درخصوص دستوری‌شدگی صحبت به میان آمد و در اینجا به ارائهٔ تعریفی از فرایند کاربردی‌شدگی می‌پردازیم. کاربردی‌شدگی فرایندی است که به‌واسطهٔ آن، معنای گزاره‌ای یک

1- non- restrictive

واژه در بافتی معین به خاطر یک معنای فراارتباطی موجود در گفتمان تغییر می‌یابد (فرانک-جاب، 2006). طبق نظر نُرد (2009) می‌توان کاربردی‌شدگی را به شکلی ریزبینانه‌تر به‌عنوان فرایند تحوّل گفتمان‌نماها تعریف کرد. بر این اساس، گفتمان‌نماها وجود فرایند کاربردی‌شدگی را از پیش می‌انگارند (هاینه، 2013).

در ادامه هاینه با برشمردن ویژگی‌های زیر برای فرایند کاربردی‌شدگی، این فرایند را از دستوری‌شدگی متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: «1) استقلال نحوی، 2) فقدان ترکیب[1]، 3) افزایش دامنهٔ معنایی- کاربردی، 4) اختیاری بودن، 5) شرایط غیرصدقی[2]، 6) وضعیت دستوری خاص[3]» (هاینه، 2013: 1218).

بحث پیرامون گفتمان‌نماها و نحوهٔ تکامل آن‌ها، موضوعی است که مورد اختلاف‌نظر فراوان واقع شده و در این راستا برخی محققان فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نماها را فرایند دستوری‌شدگی می‌دانند و برخی دیگر، فرایند مذکور را به کاربردی‌شدگی نسبت می‌دهند. بر این اساس، هاینه (2013) به سه دیدگاه موجود در رابطه با نحوهٔ تکامل گفتمان‌نماها براساس رابطهٔ میان دو فرایند دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی اشاره می‌کند که عبارتند از:

1) دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی دو مفهوم مجزاً و متفاوت هستند.

2) کاربردی‌شدگی، نوعی از دستوری‌شدگی است.

3) چیزی تحت عنوان کاربردی‌شدگی وجود ندارد.

هاینه (2013) در راستای بررسی فرایند دخیل در تحول گفتمان‌نماها، به فرایندی تحت عنوان «انتقال»[4] اشاره می‌کند و آن را مکانیسمی می‌داند که در همه جا حاضر است و به موجب آن، یک واحد از دستور جمله مانند یک بند، یک گروه، یک کلمه یا هر واحد دیگری به‌عنوان یک معترضه در درون گفتمان به کار برده می‌شود. شایان ذکر است که پیش از آن نیز کالتن‌باخ و همکاران (2011) به وجود چنین فرایندی اشاره کرده بودند. هاینه (2013) در ادامه بیان می‌کند که این فرایند، مکانیسم اصلی و مرکزی در کاربردی‌شدگی است. بنا بر

1- fusion
2- non- truth conditionality
3- peculiar grammatical status
4- co-optation

دیدگاه وی، با در نظر گرفتن چنین فرایندی، تغییری در دامنهٔ معنایی- کاربردی گفتمان‌نماها به چشم می‌خورد، به این صورت که دامنهٔ معنایی- کاربردی آن‌ها از «نحو» به سمت محیطی بزرگ‌تر به نام «موقعیت گفتمان» سوق پیدا می‌کند. پس از آن، هاینه ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد که فرایند «دستوری‌شدگی» را از «انتقال» متمایز می‌کنند. این ویژگی‌ها عبارتند از:

1) ناگهانی بودن[1]: برخلاف دستوری‌شدگی که فرایندی تدریجی است، انتقال فرایندی ناگهانی است. وقوع دستوری‌شدگی به مدت زمانی طولانی نیاز دارد که این زمان ممکن است حتی قرن‌ها به طول انجامد ولی در مقابل، فرایند انتقال می‌تواند در هر زمان و در هر مکانی اتفاق بیفتد.

2) دامنه و قلمرو: دستوری‌شدگی معمولاً منجر به ایجاد محدودیت در دامنهٔ معنایی- کاربردی واحد زبانی می‌شود درحالی‌که فرایند «انتقال» مستلزم افزایش در دامنه و قلمرو آن واحد زبانی است.

3) نحو: دستوری‌شدگی منجر به از بین رفتن تمایزات صرفی- نحوی و همچنین باعث از بین رفتن استقلال واحد زبانی می‌شود ولی در مقابل، یک واحد زبانی انتقال داده شده به لحاظ نحوی از محیط اطراف خود مستقل است.

4) معناشناسی: معنای واحدهای زبانی که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند، از طریق نقش آن‌ها در جمله‌ای که به کار می‌روند مشخص می‌شود. در مقابل، معترضه‌ها یا همان واحدهای انتقال داده شده معنای «غیرتحدیدی» و «فراارتباطی» دارند که بخشی از معنای جمله نیست.

5) توصیف واژ- واجی[2]: واحدهای دستوری‌شده معمولاً با دیگر عناصر جمله ادغام می‌شوند، در مورد آن‌ها «واژه‌بست» یا حتی «وندافزایی» می‌تواند اتفاق بیفتد؛ ولی از طرف دیگر، واحدهایی که تحت تأثیر «انتقال» قرار می‌گیرند تمایلی به ادغام با دیگر بخش‌های پاره‌گفتار ندارند و معمولاً از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند.

1- spontaneity
2- morphophonology

6) نوای گفتار[1]: واحدهای دستوری‌شده معمولاً از آهنگ متمایز و یا دیگر مشخصه‌های نوایی برخوردار نیستند. این در حالی است که فرایند «انتقال» واحدهای مستقلی را خلق می‌کند که دارای مکث و آهنگ متمایز هستند.

7) ترتیب سازه‌ها[2]: **آن دسته از** واحدهای اطلاعی که تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند، معمولاً به لحاظ جایگاهی که در آن واقع می‌شوند، محدود هستند ولی در مقابل، واحدهایی که به‌عنوان معترضه انتقال داده می‌شوند، آزاد هستند و محدودیت جایگاه ندارند؛ اگرچه که معمولاً برخی جایگاه‌های مرجّح[3] برای آن‌ها وجود دارد (هاینه، 2013).

هاینه از مباحث فوق این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که «دستوری‌شدگی» و «انتقال» دو فرایند کاملاً متفاوت هستند. او فرایند دخیل در تکامل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها را فرایند «انتقال» می‌داند؛ امّا به این نکته نیز اشاره می‌کند که پس از اینکه یک واحد زبانی به‌عنوان معترضه به موقعیت گفتمان انتقال پیدا کرد، امکان وقوع فرایند دستوری‌شدگی بر روی آن عنصر زبانی و تبدیل آن به یک معترضه دستوری‌شده در گذر زمان وجود دارد، اگرچه که امکان وقوع چنین امری بسیار کم است. پس از آن وی با تأیید دیدگاه نُرد (2009)، حرکت به سمت گفتمان را متفاوت از حرکت به سمت دستور می‌داند و بر این باور است که حرکت به سمت دستور، درون دستور جمله اتفاق می‌افتد درحالی‌که حرکت به سمت گفتمان در حوزهٔ دستور معترضه روی می‌دهد و او تکامل و پیدایش گفتمان‌نماها را متعلّق به این حوزه می‌داند.

در پایان، هاینه بیان می‌کند که کاربردی‌شدگی برای درک ویژگی‌های برجستهٔ گفتمان‌نماها مفید است، اما اگر استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی تا حدّی باشد که تمایز میان دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی» را کم‌رنگ کند، در این صورت استفاده از این واژه مناسب نخواهد بود، ولی اگر استفاده از واژهٔ «کاربردی‌شدگی» فرایند انتقال را در ذهن تداعی کند که به دنبال آن، امکان رخداد فرایند «دستوری‌شدگی» در گذر زمان نیز می‌تواند وجود داشته باشد، در این صورت به کار بردن عنوان «کاربردی‌شدگی» خالی از ایراد خواهد بود» (هاینه، 2013: 1239).

1- prosody
2- word order
3- preferred position

همان‌گونه که از جملات فوق می‌توان دریافت، هاینه با تأکید بر حفظ تمایز میان دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی»، استفاده از عنوان «کاربردی‌شدگی» را در تحول گفتمان‌نماها بلامانع می‌داند و توجیه این موضوع با توجه به ویژگی‌هایی که وی برای فرایند کاربردی‌شدگی برمی‌شمرد و همپوشانی اکثر این ویژگی‌ها با مشخصه‌های فرایند انتقال امکان‌پذیر است؛ بنابراین، براساس اظهارات وی می‌توان به این نتیجه دست یافت که او از میان دو فرایند «دستوری‌شدگی» و «کاربردی‌شدگی»، دومی را در شکل‌گیری گفتمان‌نماها دخیل می‌داند که لازمهٔ آن و مکانیسم اصلی در آن، فرایند انتقال است.

4. پیشینه پژوهش

واژهٔ گفتمان‌نما در مفاهیم متعدّد به کار می‌رود و این واژه عناصری همچون اصوات تا بند را می‌تواند شامل شود. تعاریف متعدّدی درخصوص گفتمان‌نماها ارائه شده است، امّا نکتهٔ حائز اهمیت در این پژوهش تحوّل گفتمان‌نماها در طول زمان و بررسی فرایند دخیل در این تحوّل است. به همین دلیل در پیشینهٔ این پژوهش به برخی از نظرات و آراء مختلفی که محققان گوناگون در رابطه با فرایند مؤثر در تحوّل این عناصر زبانی ارائه کرده‌اند، پرداخته خواهد شد.

دیگاند و اورس- ورمل (2015) دربارهٔ فرایند دخیل در تحوّل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها به مطالعه و پژوهش می‌پردازند. آن‌ها براساس نظرات اُکامپو (2006) که مشتمل بر چهار دیدگاه است، دسته‌بندی پنج‌گانه‌ای را درخصوص نحوهٔ تکامل گفتمان‌نماها ارائه می‌کنند. پیشینهٔ پژوهش حاضر را بر اساس آن پیش خواهیم برد، زیرا نوع طبقه‌بندی آن‌ها، علاوه بر شامل شدن نظرات و آراء متعدّد در رابطه با نحوهٔ تکامل گفتمان‌نماها، دیدگاه هاینه (2013) به‌عنوان چارچوب تحلیل پژوهش حاضر را نیز دربرمی‌گیرد. پنج دسته‌ای که دیگاند و اورس- ورمل (2015) ارائه می‌کنند، به همراه ذکر طرفداران هر یک از آن دیدگاه‌ها در ادامه خواهد آمد.

1) شکل‌گیری گفتمان‌نماها در نتیجهٔ فرایند دستوری‌شدگی و عدم نیاز به استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی در تکامل این عناصر زبانی

طرفداران این دیدگاه، گفتمان‌نماها را حاصل دستوری‌شدگی دانسته و قائل شدن به فرایندی دیگر تحت عنوانِ کاربردی‌شدگی را در تحوّل این عناصر زبانی تأیید نمی‌کنند. آن‌ها در این راستا، دلایل و توجیهات گوناگونی را ارائه می‌کنند امّا وجه اشتراکی که در اظهارات آن‌ها وجود دارد بسط مفاهیم دستور و دستوری‌شدگی است. براساس دیدگاه این افراد، اگر مفهوم دستوری‌شدگی آن‌چنان گسترش یابد به گونه‌ای که حرکت به سمت گفتمان و تحوّل عناصر زبانی در سطح گفتمان را نیز شامل شود، در این صورت نیازی به قائل شدن به فرایندی دیگر جز دستوری‌شدگی در تکامل گفتمان‌نماها وجود نخواهد داشت. در میان محققانی که دیدگاه آن‌ها در ذیل اولین دسته‌بندی قرار می‌گیرد، می‌توان به تراگوت (1995)، برینتون (1996)، لِنکِر (2000)، هاینه و دیگران (1991)، هاپر و تراگوت (2003)، هیملمَن[1] (2004)، پِنتودلیما (2002)، فیتزموریس[2] (2004)، اَندرسِن[3] (2007)، چانگ[4] (2008)، هیون- اُوک کیم[5] (2011) و کوپس و لُمَن[6] (2013) اشاره کرد.

2) تکامل گفتمان‌نماها به‌واسطهٔ فرایند کاربردی‌شدگی به‌عنوان نوع خاصی از دستوری‌شدگی

در دومین دیدگاه، بحث «دستوری‌شدگی سرنمونی» مطرح می‌گردد که بر اساس آن، دستوری‌شدگی هر دو نوع مصداق‌های هسته‌ای و سرنمونی و همچنین مصداق‌های حاشیه‌ای را دارا است. محققانی که به این دیدگاه باور دارند، با در نظر گرفتن گفتمان‌نماها به‌عنوان مصادیق غیرسرنمونی و حاشیه‌ای در دستوری‌شدگی، به این موضوع اشاره می‌کنند که تحوّل عناصری که در سطح گفتمان عمل می‌کنند نیز خارج از حوزهٔ دستور و دستوری‌شدگی نخواهد بود، امّا نکتهٔ قابل توجه در ارتباط با این واحدهای زبانی این است که فرایند مؤثر در تحوّل آن‌ها نوع خاصی از دستوری‌شدگی است که می‌توان آن را دستوری‌شدگی غیرسرنمونی دانست و عنوانِ «کاربردی‌شدگی» را برای آن به کار برد؛ بنابراین، در دیدگاه دوم، کاربردی‌شدگی فرایندی مجزّا در نظر گرفته نمی‌شود بلکه به‌عنوانِ نوعی از دستوری‌شدگی در تکامل گفتمان‌نماها ایفای نقش می‌کند. به‌عنوان مثال، دیدگاه برینتون

1- Himmelmann
2- Fitzmaurice
3- Andersen
4- Chang
5- Hyun-Oak Kim
6- Koops and Lohmann

(2010) و بارت- وین‌گارتِن و کوپِر- کولِن (2002) را می‌توان در دومین دسته‌بندی جای داد.

3) تکامل گفتمان‌نماها به‌واسطهٔ کاربردی‌شدگی به‌عنوان فرایندی متمایز از دستوری‌شدگی

طرفداران این دیدگاه، گفتمان‌نماها را حاصل فرایند کاربردی‌شدگی می‌دانند و بر مجزّا بودن این فرایند از دستوری‌شدگی تأکید می‌ورزند؛ بنابراین، در دیدگاه سوم برخلاف گروه قبل، کاربردی‌شدگی به‌عنوان نوعی از دستوری‌شدگی تلقی نمی‌گردد بلکه این فرایند، خود، مستقل از دستوری‌شدگی است.

محققانی که به کاربردی‌شدگی به‌عنوان یک فرایند مجزّا باور دارند، دیدگاه خود را بیشتر با اتّکاء بر ماهیت عنصر زبانی مورد نظر پس از تحوّل در طول زمان توجیه می‌کنند. به‌عنوان مثال، در این راستا می‌توان به نظرات اِرمان و کُتسیناس (1993) اشاره کرد. طبق نظر آن‌ها از آن‌جا که گفتمان‌نماها ماهیتاً عناصری کاربردی هستند، بنابراین آن‌ها نتیجهٔ فرایند کاربردی‌شدگی خواهند بود. آن‌ها با در نظر گرفتن دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به‌عنوان دو فرایند مجزّا، در این رابطه می‌گویند: «دستوری‌شدگی به خلق نشانه‌های دستوری منتج می‌شود که عمدتاً در درون جمله ایفای نقش می‌کنند. فرایند دیگر یعنی کاربردی‌شدگی منجر به شکل‌گیری گفتمان‌نماها می‌شود که غالباً به‌عنوان ابزارهای ساختاردهی متن در سطوح مختلف گفتمان به کار می‌روند» (اِرمان و کُتسیناس، 1993: 79).

از جمله محققان دیگری که به این دیدگاه سوم معتقدند، می‌توان به آجمِر (1997)، گانتنِر و موتز (2004)، فرانک‌جاب (2006)، هانسِن (2008) و کِلاریج و آرنُویک[1] (2010) نیز اشاره کرد.

4) امکان رخداد هر دو فرایند دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی در تحوّل گفتمان‌نماهای مختلف

در این دیدگاه همانند دیدگاه سوم، دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به‌عنوان دو فرایند مجزّا در نظر گرفته می‌شوند. تفاوت میان این گروه و گروه قبل آن‌جا آشکار می‌گردد که طرفداران دیدگاه چهارم معتقدند که با توجه به متفاوت بودن مسیر تحوّل گفتمان‌نماهای

1- Claridge and Arnovick

مختلف، امکان وقوع هر یک از این دو فرایند در مسیر شکل‌گیری این عناصر زبانی وجود خواهد داشت و این موضوع در گفتمان‌نماهای مختلف، متفاوت است.

به‌عنوان مثال می‌توان به نظرات اِرمان و کُتسیناس (1993) اشاره کرد. همان‌گونه که در قسمت قبل نیز به آن‌ها اشاره شد، اِرمان و کُتسیناس فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها را کاربردی‌شدگی به‌عنوان فرایندی مستقل از دستوری‌شدگی می‌دانند. آن‌ها در ادامه، با جزئیات بیشتر به بحث پیرامون این موضوع می‌پردازند و اظهار می‌دارند که در برخی از گفتمان‌نماها ما به‌صورت مستقیم، شاهد تغییر یک واحد واژگانی به یک گفتمان‌نما هستیم و در چنین مواردی، کاربردی‌شدگی بدون هیچ واسطه‌ای در تحوّل گفتمان‌نماها ایفای نقش می‌کند. ازطرف دیگر، مواردی نیز وجود دارد که در آن‌ها ابتدا یک واحد واژگانی، تحت فرایند دستوری‌شدگی، به یک نشانۀ دستوری تبدیل می‌شود و سپس آن نشانۀ دستوری به‌واسطۀ فرایند کاربردی‌شدگی به‌عنوان گفتمان‌نما کاربرد می‌یابد.

اُنودِرا (2000) و مارسِلو- نیزیا (2009) نیز از دیگر طرفداران این دیدگاه به شمار می‌آیند. شایان ذکر است که طرفداران دیدگاه چهارم بسیار معدود و اندک هستند.

5) قائل شدن به فرایندی به‌جز دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی در تکامل گفتمان‌نماها

در دیدگاه پنجم، محققانی یافت می‌شوند که فرایند دیگری غیر از دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی را در تکامل وشکل‌گیری گفتمان‌نماها دخیل می‌دانند. از آن جمله می‌توان به والتریت (2006) اشاره کرد. او تکامل گفتمان‌نماها را موردی از «بازتحلیل گفتمان‌مدار»[1] می‌داند و به عقیدۀ وی این نوع بازتحلیل، به معنای توصیف راهبردهای گوینده هنگام به کار بردن یک واحد واژگانی یا دستوری در سطح گفتمان است. اُکامپو (2006) نیز با مطالعه بر روی گفتمان‌نمای claro در زبان اسپانیایی روزمره، از عنوانِ «گفتمانی‌شدگی»[2] برای اشاره به فرایند مؤثر در شکل‌گیری این عنصر زبانی به‌عنوان گفتمان‌نما استفاده می‌کند. وی «گفتمانی‌شدگی» را فرایندی درزمانی می‌داند که درنهایت به گفتمان ختم می‌شود.

در پایان، دیگاند و اوِرس- ورمِل (2015) به دیدگاه هاینه (2013) اشاره می‌کنند و بیان می‌دارند، از آن‌جا که هاینه به فرایند «انتقال» که فرایندی غیر از دستوری‌شدگی و

1- discursive reanalysis
2- discoursivization

کاربردی‌شدگی است، در تحوّل گفتمان‌نماها باور دارد، بنابراین دیدگاه وی را بایستی در ذیل پنجمین گروه از دسته‌بندی‌های فوق قرار داد.

نگارندگان این سطور قراردادن دیدگاه هاینه را در پنجمین گروه، آن‌گونه که دیگاند و اورس- ورمل بیان می‌کنند، صحیح نمی‌دانند. اگرچه هاینه (2013) وقوع فرایند «انتقال» را در تحوّل گفتمان‌نماها یک الزام می‌داند و این فرایند را کاملاً متمایز از دستوری‌شدگی معرّفی می‌کند، ولی او «انتقال» را ساز وکار اصلی در کاربردی‌شدگی دانسته و با این شرط که استفاده از عنوان کاربردی‌شدگی تمایز میان انتقال و دستوری‌شدگی را کم‌رنگ نکند، به کار بردن این عنوان را جایز می‌داند.

از موارد فوق می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگرچه در نگاه نخست، دیدگاه هاینه (2013) را می‌توان در ذیل پنجمین گروه جای داد، ولی با نگاهی عمیق‌تر به آنچه وی در رابطه با گفتمان‌نماها و فرایند دخیل در تحوّل آن‌ها بیان کرده، می‌توان دریافت که او در این راستا به کاربردی شدن گفتمان‌نماها باور دارد و در مسیر کاربردی‌شدگی این عناصر زبانی، وقوع فرایند «انتقال» امری ضروری است. از این حیث می‌توان دیدگاه هاینه (2013) را در سومین گروه از این دسته‌بندی قرار داد.

پس از ارائهٔ تقسیم‌بندی پنج‌گانه فوق، این دو محقق به بیان دیدگاه خود در این رابطه می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که تکامل و شکل‌گیری گفتمان‌نماها را می‌توان براساس فرایند دستوری‌شدگی توجیه کرد؛ بنابراین، آن‌ها با اولین دیدگاهی که در مقالهٔ خود مطرح کرده‌اند، موافقند. آن‌ها معتقدند که گفتمان‌نماها تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند و استفاده از لفظ کاربردی‌شدگی کاملاً زائد و غیرضروری است. آن‌ها این‌گونه از دیدگاه خود حمایت می‌کنند که نقش‌های کاربردشناختی در واقع نقش‌های دستوری‌اند که برای سازماندهی گفتمان شفاهی و همچنین برای انسجام متون نوشتاری، ضروری هستند. بر اساس این دیدگاه، نمی‌توان میان کاربردشناسی و دستور خط قاطعی کشید، چون مقولات سنّتی در دستور همانند زمان، وجه و نمود می‌توانند نقش‌های کاربردشناختی نیز داشته باشند و از طرف دیگر، مقولات مرتبط با گفتمان مانند مبتدا و کانون می‌توانند بُعد دستوری نیز داشته باشند؛ بنابراین، آن‌ها با دنبال کردن دیدگاهی نقشی نسبت به دستور، گفتمان‌نماها را حاصل فرایند دستوری‌شدگی

می‌دانند. در زبان فارسی نیز مطالعاتی بر روی برخی از گفتمان‌نماها انجام شده است که به بعضی از آن‌ها به اختصار اشاره خواهیم کرد.

مقدم‌کیا (1383) با مطالعه بر روی واژۀ «بعد» معتقد است علاوه بر آن‌که هنوز «بعد» به‌عنوان قید ترتیبِ انجام کار یا به‌عنوان حرف ربط توالی کاربرد دارد، اما در نتیجۀ فرایند دستوری‌شدگی امروزه عمدتاً در مقامِ «پیوند افزایشی»[1] به کار می‌رود و در این کاربرد، به مقولۀ گفتمان‌نماها تعلّق دارد.

عموزاده و نورا (1393) به مطالعۀ کاربردهای «یعنی» در زبان فارسی می‌پردازند. آن‌ها بر این باورند که «یعنی» توسط عملیات انتقال (به تعبیر آنان عضوگیری) از سطح جمله به سطح گفتمان منتقل شده و پس از آن، به دلیل تکرار کاربردهای مرتبط با مؤلّفه‌های مختلف موقعیت گفتمان، تحت فرایند دستوری‌شدگی در سطح گفتمان قرار گرفته و به یک گفتمان‌نمای دستوری‌شده تبدیل گردیده است. سپس در برخی از کاربردهای این واژه در زبان عامیانه، «یعنی» از طریق عملیات «تلفیق مجدّد»[2] به قلمرو اصلی‌اش یعنی دستور جمله برمی‌گردد، چرخۀ دستوری‌شدن تسلسلی را تکمیل می‌کند، بخشی از ساختارِ گزاره‌ای جمله می‌شود و دیگر به موقعیت گفتمانی وابسته نیست. آنها به هاینه (2013) نیز اشاره می‌کنند، ولی بر خلاف او، بین دستوری‌شدگی و کاربردی‌شدگی به‌عنوان فرایند دخیل در شکل‌گیری گفنمان‌نماها تمایز قائل نمی‌شوند. به علاوه، آن‌ها در خصوص ناگهانی بودن سازوکار انتقال شاهدی ارائه نمی‌کنند. همچنین آنها دربارۀ دستوری شدنِ «یعنی» سخن می‌گویند، اما بی آنکه شواهد تاریخی عرضه کنند، به داده‌های فارسی معاصر اکتفا می‌کنند.

داوری و دیگران (1396) به مطالعه پیرامون ساخت‌هایی چون «حقیقت این است که...»، «مشکل اینجاست که...» و امثال آن می‌پردازند و این ساخت‌ها در زبان فارسی را گفتمان‌نماهای «افشا» می‌نامند. آن‌ها فرایند دخیل در شکل‌گیری گفتمان‌نماهای افشا را دستوری‌شدگی می‌دانند و در اثبات عقیدۀ خود از چهار ویژگی دستوری‌شدگی که درخصوص

1- additive conjunct
2- re-integration

این گفتمان‌نماها صدق می‌کند، نام می‌برند. این چهار ویژگی عبارتند از: معنازدایی[1]، مقوله‌زدایی[2]، تثبیت سازه[3] و سایش‌آوایی[4].

نغزگوی کهن و مشکین‌فام (1398) سیر تحوّل نقش‌های واژهٔ «پس» را در فارسی باستان، میانه و نو بررسی می‌کنند. آن‌ها معتقدند که «پس» در فارسی باستان تنها به‌عنوان ستاک مقید در نقش کلمهٔ ربطِ زمانی به کار می‌رفته است، امّا با گذشت زمان و به خاطر فرایند «دستوری‌زدایی»، این واحد زبانی در فارسی میانه در بعضی از کاربردهای خود به‌صورت تکواژ آزاد درآمده است. آن‌ها اظهار می‌کنند که این واژه در دورهٔ فارسی نو متقدم، تحت فرایند «دستوری‌شدگی» نقش حرف اضافه را نیز کسب کرده است. درنهایت، طبق نظر آن‌ها «پس» در فارسی معاصر، نقش خود به‌عنوان کلمهٔ ربط زمانی را کاملاً از دست داده و تنها نقش‌های اسمی، صفتی، حرف اضافه‌ای و ربطی علّی را حفظ کرده است. همچنین کاربرد «پس» به‌عنوان کلمهٔ ربط علّی باعث به وجود آمدن بافت‌های مناسب برای تبدیل این واحد زبانی به یک گفتمان‌نما از طریق فرایند «کاربردی‌شدگی» شده است. آن‌ها به هاینه (2013) اشاره می‌کنند و از دید او مشخصات کاربردی‌شدگی را برمی‌شمارند، ولی در خصوص سازوکار بنیادی این فرایند که آن را از دستوری‌شدگی منفک می‌کند، یعنی انتقال و ناگهانی بودن آن، مطلبی عرضه نمی‌کنند.

5. تجزیه و تحلیل داده‌ها

همان‌گونه که در قسمت پیشینهٔ پژوهش به آن اشاره شد، بحثی جدّی و سرشار از اختلاف نظر درخصوص گفتمان‌نماها و نحوهٔ تکامل آن‌ها در سطح متخصصین وجود دارد. حال، ما در این پژوهش با انتخاب «یعنی» که یکی از گفتمان‌نماهای زبان فارسی است، برآنیم تا با بررسی وقوع‌های گوناگون این واحد زبانی در طی قرون 4 تا 14، پیرامون تحوّل این واژه در گذر زمان به نتیجه‌ای داده‌بنیاد دست پیدا کنیم و نهایتاً دریابیم که از میان تعدّد آرای مطرح

1- semantic bleaching
2- decategorization
3- fixation
4- erosion

شده دربارهٔ فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها و دیدگاهی که هاینه (2013) مطرح کرده است، کدام‌یک درمورد «یعنی» در زبان فارسی صدق می‌کند.

همان‌طور که در چارچوب تحلیل پژوهش نیز آورده شد، چارچوب منتخب در این پژوهش دیدگاه هاینه (2013) از منظر دستور گفتمان است. او فرایند «انتقال» را در تحوّل گفتمان‌نماها یک الزام می‌داند و برای «انتقال» به‌عنوان فرایندی که برای «کاربردی‌شدگی» مرکزیت دارد، ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد و آن ویژگی‌ها را به‌عنوان وجه تمایز دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی» معرفی می‌کند. وی با برشمردن هفت ویژگی که در چارچوب تحلیل پژوهش به آن‌ها اشاره شد، صراحتاً اعلام می‌کند که «انتقال» و «دستوری‌شدگی» دو فرایند کاملاً متفاوت و مجزّا هستند و چیزی که در تحوّل گفتمان‌نماها یک الزام است، فرایند «انتقال» می‌باشد. ما نیز در ادامه با بررسی این ویژگی‌های ممیزِ پیشنهادی توسط هاینه بر روی «یعنی» در طول قرن‌های مختلف، خواهیم دید که این واحد زبانی از ویژگی‌های کدام‌یک از دو فرایند «انتقال» و یا «دستوری‌شدگی» برخوردار است. شایان ذکر است که از میان هفت ویژگی ممیزی که هاینه (2013) به آن اشاره می‌کند، در پژوهش حاضر به شش ویژگی پرداخته خواهد شد از این حیث که مطالعهٔ ما بر روی زبان نوشتار است، بنابراین بررسی ویژگی «نوای گفتار» درخصوص «یعنی» در این شرایط، محلّی از اِعراب ندارد.

نکتهٔ دیگری که در پژوهش حاضر برای ما حائز اهمیت است، اولویت قائل شدن برای برخی از این ویژگی‌ها است. هاینه (2013) نیز در مقالهٔ خود با مطرح کردن سه پرسش بیان می‌کند که اگر هنگام بررسی یک واحد زبانی پاسخ به این سه پرسش مثبت باشد، در این صورت ما با یک معترضه و بالطبع با کاربردی‌شدگی روبه‌رو هستیم. این سه پرسش عبارتند از: 1) آیا واحد زبانی موردنظر به لحاظ نحوی مستقل است؟ 2) آیا یک واحد نوایی مستقل را تشکیل می‌دهد؟ 3) آیا معنای آن غیرتحدیدی یا به بیان دیگر، مستقل از معنای جمله است؟

در پژوهش حاضر نیز این اولویت‌بندی، مدّنظر نگارندگان بوده است. به‌عنوان مثال، ویژگی‌هایی همچون «دامنه و قلمرو»، «نحو» و «معناشناسی» نسبت به ویژگی «ترتیب سازه‌ها» برای قضاوت درخصوص این موضوع که آیا یک عنصر زبانی، کاربردی شده است یا خیر، به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است، چون زمانی که یک عنصر زبانی تحت فرایند کاربردی‌شدگی قرار می‌گیرد و طبق نظر هاینه به سطح دستور معترضه انتقال می‌یابد، بدون

شک دامنه و قلمروی آن افزایش می‌یابد، استقلال نحوی پیدا می‌کند و معنای آن غیرگزاره‌ای خواهد بود. این در حالی است که جایگاه و ترتیب سازهٔ کاربردی شده، لزوماً دچار تغییر نمی‌شود، اگرچه که این امکان وجود دارد. درخصوص مستقل بودن یک واحد زبانی به لحاظ نوایی که هاینه به آن پرداخته است، باید به این نکته اشاره کرد که از آن‌جا که این پژوهش بر روی زبان نوشتار انجام شده است، پرداختن به مشخصه‌های نوایی امکان‌پذیر نیست. در ادامه به بررسی ویژگی‌های فوق‌الذکر درخصوصِ «یعنی» در گذر زمان خواهیم پرداخت.

5- 1- دامنه و قلمرو

یکی از ویژگی‌هایی که هاینه (2013) برای تمایز نهادن میان دستوری‌شدگی و انتقال برمی‌شمرد، ویژگی «دامنه و قلمرو» است که براساس آن، دستوری‌شدگی باعث ایجاد محدودیت در دامنهٔ معنایی- کاربردی واحد زبانی می‌شود، درحالی‌که فرایند انتقال منجر به افزایش دامنه و قلمروی یک واحد زبانی می‌گردد. اکنون با ذکر چند نمونه از موارد وقوع «یعنی» در قرن‌های دور و نزدیک، این ویژگی را بررسی خواهیم کرد.

1) پس آن روز چون آن سپاه او را بدید[ند] او را هوشنگ زین[آوند] خواندند، **یعنی** تمام زین‌افزار و این لقب تا امروز [برو] برمانده است. (تاریخ بلعمی: ص126)

2) سِجّیل را دو سه معنی است گویند مفسّران. یکی آنست کی سنگی سخت و دیگر کی سنگی از گِل پخته مانند آجر و روایت درست اینست که سِجّیل **یعنی** سنگ و گل بهم آمیخته و در لفظ عرب هرچه بپارسی گاف باشد جیم گویند چنانک زنگی را زنجی گویند و زنگ را زنج گویند. (فارسنامه: ص25)

در مثال‌های بالا، اولین مورد برگرفته از کتاب تاریخ بلعمی در قرن چهارم و دومین مثال مربوط به کتاب فارسنامه در قرن ششم هجری است که در آن‌ها، «یعنی» در معنای گزاره‌ای خود که «بدین معناست که..» یا «چنین معنا می‌دهد که...» به کار رفته و همچنین به ترتیب، معنای گزاره‌ای واژهٔ قبل از خود، «زین‌آوند» و «سجّیل» را بیان می‌کند؛ به همین دلیل، این واژه به‌عنوان واحدی از دستور جمله در نظر گرفته می‌شود و دامنهٔ آن محدود به دستور جمله است.

3) طوطی گفت: ای خجسته، علم موسیقی دریایی است موّاج که به‌نهایت غور آن نتوان رسید، و اصطلاح مزامیر بحری است متلاطم که صاحب ساحل غایت او نتواند دید. مع‌هذا آن‌چه از استادان طیور و مرغان داهی به گوش من رسیده است به سمع تو خواهم رسانید. خجسته گفت: معنی این سخن چه باشد؟ **یعنی** جز طوطی و شارک مرغی دیگر هم سخن گوید، و در میدان تحقیق جانوری دیگر هم پوید؟ (طوطی‌نامه: ص 130)

این مثال برگرفته از کتاب طوطی‌نامه در قرن هشتم هجری است. در این مثال، «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه میان جمله‌ای که در آن به کار رفته و توسط خجسته بیان شده و جملات قبل که توسط طوطی بیان شده‌اند پیوند و ارتباط برقرار می‌کند و به‌گونه‌ای از سخن طوطی نتیجه‌ای را دریافت کرده و آن نتیجه را ادا می‌کند. زمانی‌که طوطی بیان می‌کند که او آن‌چه را که از جانبِ استادان طیور و مرغان داهی به گوشش رسیده به سمعِ خجسته خواهد رسانید، خجسته از این سخن طوطی این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که به‌جز طوطی و شارک، مرغی دیگر هم سخن می‌گوید و یا تحقیق می‌کند و این نتیجه را با به‌کارگیری گفتمان‌نمای «یعنی» در ابتدای جمله در قالب جمله‌ای سؤالی بیان می‌کند؛ بنابراین در این مثال، ما شاهد افزایش دامنه و قلمروی «یعنی» از دستور جمله به سمت موقعیت گفتمان و دستور معترضه هستیم که در آن‌جا «یعنی» در ارتباط با مؤلفهٔ سازماندهی متن که یکی از مؤلفه‌های شبکهٔ پیچیدهٔ موقعیت گفتمان است، نقش بیان نتیجه را ایفا می‌کند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که «یعنی» در این مثال در کاربردی به‌جز بیان معنا به کار رفته و به منظور بیان نتیجه که می‌توان آن را نوعی از شفاف‌سازی دانست به کار گرفته شده است. مثال‌هایی از این دست را می‌توان مهر تأییدی بر کاربردی‌شدنِ «یعنی» تلقی کرد.

4) اکنون خیال دارم واسطه پیدا کرده به خدمت دو سه تن از وزرای بزرگ برسم. پاره معروضات شفاهی دارم بکنم. هرگاه این کار از شما ساخته شد من آن وقت به شما حاجی خان توانم گفت والّا باز همان «ملّا محمدعلی» هستی که بودی. گفت اگر برای چیزی توسط می‌خواهی و یا عریضه به جای بزرگی خواهی داد می‌توانم برسانم، امّا تو را به مجلس وزرا راه دادن و با ایشان همصحبت کردن نمی‌توانم **یعنی** به این زودی ممکن نیست. (سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ: ص 63)

مثال فوق از کتاب «سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ» در قرن سیزدهم استخراج شده است. در این مثال نیز با وقوع گفتمان‌نمای «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه روبه‌رو هستیم که در آن، «یعنی» با انتقال به دستور معترضه و موقعیت گفتمان، به منظور سازماندهی متن و شفاف‌سازی بیشتر موضوع برای مخاطب، به ترمیمِ مفهوم بیان شده در جملهٔ ماقبل خود می‌پردازد. در اینجا نیز شاهد افزایش دامنه و قلمروی «یعنی» از دستور جمله به دستور معترضه هستیم. دلایل دیگری که ما را در انتخاب این واحد زبانی به‌عنوان واحد دستور معترضه مصمّم‌تر می‌سازد در ادامه شرح داده خواهد شد. در این متن «یعنی» در معنای گزاره‌ای خود به کار نرفته، به لحاظ نحوی از نحو جمله مستقل است و می‌توان آن را از جمله حذف کرد بی‌آن‌که به دستور جمله خدشه‌ای وارد شود و حتی به لحاظ گفتار نیز در هنگام خوانشِ متن با توقف و مکثی کوتاه قبل از آن همراه است که تمامی این ویژگی‌ها با مشخصّه‌هایی که کالتن‌باخ و همکاران (2011) برای معترضه‌ها نام برده‌اند و هاینه (2013) نیز بر همان اساس کار خود را پیش می‌برد، همخوانی دارد.

مثال‌هایی چون (3) و (4) که از میان 923 مورد وقوع «یعنی» به‌عنوان واحد «دستور معترضه» انتخاب و ارائه شده‌اند، نشان می‌دهند که «یعنی» در گذر زمان از معنای گزاره‌ای به سمت کاربردهای گفتمانی چندگانه‌ای همچون «بیان نتیجه» و «ترمیم» حرکت کرده است. کاربردهای گفتمانی دیگری که می‌توان بر اساس داده‌های بررسی شده برای این گفتمان‌نما برشمرد، عبارتند از «ارائهٔ مثال»، «بیان هدف»، «بیان علت»، «بیان تأکید»، «بیان تعجب»، «بیان استنباط گوینده» و «طلب واکنش» . همان گونه که در جدول 2 خواهیم دید، نکتهٔ قابل توجه در این رابطه این است که هرچه در زمان به سمت جلو حرکت می‌کنیم، از تعداد واحدهای دستور جمله کاسته و به تعداد واحدهای دستور معترضه افزوده می‌شود و بالطبع ما با موارد وقوع بیشتری از این کاربردهای گفتمانی روبرو خواهیم بود.

5- 2- استقلال نحوی

دومین ویژگی ممیزی که هاینه (2013) به آن اشاره می‌کند، «استقلال نحوی» است. از نظر وی، دستوری‌شدگی باعث از بین رفتن استقلال نحوی واحد زبانی می‌شود، درحالی‌که در

فرایند انتقال، واحد زبانی مورد نظر به لحاظ نحوی از محیط اطـراف خـود مسـتقل اسـت. بـه مثال‌های زیر دقت کنید:

5) راوی می‌گوید که عرض کردم که الله **یعنی** چه؟ فرمود که الف آلاء و نعمت‌هـای خـدا است بر خلقش از نعیم بولایت ما و لام الزام خدا است خلق خود را که ولایت ما را بر ایشـان لازم گردانیده. (اسرارالتوحید: 257)

در متن بالا از قرن ششم، «یعنی» بخشی از نحو و دستور جمله است و حذف آن از جملـه منجر به ساختی غیردستوری خواهد شد. در این مثـال، «یعنـی» از اسـتقلال نحـوی برخـوردار نیست و به‌عنوان واحدی از دستور جمله در نظر گرفته می‌شود.

6) پس خدیو بیهمال فی‌الحال بشکرانه ایزد متعال پرداختـه، نوشـته شـاهزاده را مصـحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعسـکر فرسـتاده، هنـوز آن شـخص داخـل اردوی او نشده بود که کوکبه سپهدار اردوی، **یعنـی** آفتاب گیتی‌افـروز، عزیمـت بـه ملـک شـام نمـوده، مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بـه هـم رسـید. (تـاریخ جهانگشـای نـادری: ص358)

مثال بالا از کتاب «تاریخ جهانگشای نادری» در قرن دوازهم هجری انتخاب گردیده اسـت. در این مـتن، عبـارت «کوکبـه سـپهدار اردوی» یـک ترکیـب اسـتعاری اسـت کـه پـس از آن گفتمان‌نمای «یعنی» این عبارت استعاری را شفاف‌سازی کرده و منظور از آن را بیـان مـی‌کنـد. همان‌گونه که پس از «یعنی» به آن اشاره شده، کوکبه سپهدار اردوی استعاره از خورشـید اسـت و «عزیمت به ملک شام نمودن» به غروب کردن خورشید اشاره می‌کنـد. بـه لحـاظ دسـتوری، واژۀ «یعنی» در متن فوق نقش بدل را داراست که جهت شفاف‌سازی عبارت ماقبل خود به کار رفته و به راحتی به همراهِ عبارت پس از آن از جمله قابل حذف است؛ بنـابراین گفتمـان‌نمـای «یعنی» در این متن از استقلال نحوی برخوردار بوده و به‌عنوان واحد دستور معترضـه بـه کـار رفته است.

7) هم‌اکنون کتابی انگلیسی پیش روی من است به نامِ «بهترین شوخی‌ها برای همۀ مـوارد» که در آن نیز شوخی‌ها و لطائف برحسبِ طبقات و موضوع تقسیم و فصـل‌بنـدی شـده **یعنـی** درست مطابق همان روشی که فخرالدین علی صفی بیش از چهارصد و پنجاه سال قبـل اختیـار کرده، آن هم بصورتی بسیار جامع‌تر و بهتر. (دیداری با اهل قلم: ص319)

این مثال، برگرفته از کتاب «دیداری با اهل قلم» در قرن 14 می‌باشد که در آن، گفتمان‌نمای «یعنی» برای شفاف‌سازی و ارائهٔ توضیح بیشتر درخصوص جملهٔ ماقبل خود، از یک مثال استفاده می‌کند و در این مثال از شخصی نام می‌برد که از سَبکی مشابه سبک مطرح شده در جملهٔ قبل از «یعنی» برخوردار است. در این متن نیز گفتمان‌نمای «یعنی» با نحو جمله آمیخته نشده و حذف آن از جمله منجر به ساختی غیردستوری نخواهد شد. به بیان دیگر، «یعنی» در این مثال از استقلال نحوی برخوردار است و به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار رفته است. نکته‌ای دیگر در رابطه با مثال بالا، کاربرد واژهٔ «درست» بعد از «یعنی» است که به نوعی مفهوم تأکید را به جمله می‌افزاید.

براساس دیدگاه هاینه (2013)، یکی از ویژگی‌های معترضه‌ها داشتن استقلال نحوی است بدین معنا که یک معترضه از محیط نحوی پیرامون خود مستقل بوده و جزئی از ساخت نحوی جمله به حساب نمی‌آید؛ به همین دلیل نبودِ آن در جمله لطمه‌ای به ساخت نحوی آن جمله وارد نخواهد کرد. نکتهٔ قابل توجه درخصوص گفتمان‌نمای «یعنی» و برخوردار بودن آن از ویژگی استقلال نحوی این است که در بعضی از موارد، این گفتمان‌نما به همراه عبارت پس از آن، از محیط نحوی پیرامون خود مستقل بوده و قابلیت حذف شدن از جمله را دارند، همان گونه که در مثال 6 مشاهده شد. این موضوع زمانی رخ می‌دهد که «یعنی» به لحاظ دستوری نقش بدل را ایفا می‌کند و عبارت پس از «یعنی» با عبارتی که ماقبل این گفتمان‌نما آمده هم‌مرجع باشند. در برخی موارد دیگر همچون وقوع «یعنی» در مثال 7، این گفتمان‌نما خود به تنهایی مستقل از آن ساخت نحوی است که در آن به کار رفته است.

5- 3- معنای فراارتباطی

سومین ویژگی تمایزدهنده میان فرایند انتقال و فرایند دستوری‌شدگی که هاینه (2013) به آن اشاره می‌کند، بحث معناشناسی است که براساس آن، معنای واحدهای زبانی دستوری‌شده از طریق نقش آن‌ها در جمله‌ای که به کار می‌روند، مشخص می‌شود ولی معترضه‌ها که همان واحدهای انتقال داده شده هستند، معنای «غیرتحدیدی» و «فراارتباطی» دارند و بخشی از معنای جمله نیست. مثال‌های زیر در رابطه با این ویژگی و از قرن‌های دور و نزدیک انتخاب شده‌اند.

8) بدان ای پسر که گفته‌اند: اَلمَزاحُ مُقَدَّمَـهُ الشَّـر **یعنـی** مـزاح پیشـرو همـهٔ آفـت‌هاسـت. (قابوس‌نامه: ص 54)

در جملهٔ بالا که برگرفته از کتاب قابوس‌نامه در قرن پـنجم هجـری اسـت، «یعنـی» از یـک طرف در معنای گزاره‌ای خود، «بدین معناست که...»، بـه کـار رفتـه و از طـرف دیگـر، معنـای گزاره‌ای جمـلهٔ عربی ماقبـل خود را به زبان فارسی بیـان می‌کند. سؤالی کـه در اینجـا مطـرح می‌شود این است که در مثال‌هایی که در آن‌ها «یعنی» برای بیان معنای یک جملهٔ عربی به زبان فارسی به کار رفته، آیا این واژه را واحدی از دستور جمله بـدانیم یـا دسـتور معترضـه؟ چـون درواقع «یعنی» با بیـان معنـای جملـهٔ عربـی قبـل از خـود بـه زبـان فارسـی، بـه نـوعی آن را شفاف‌سازی می‌کند.

در پاسخ می‌توان گفـت درسـت اسـت کـه «یعنـی» در ایـن‌گونـه مثـال‌هـا بـه نـوعی کـار شفاف‌سازی را انجام می‌دهد، ولی تا آنجا که به مشخصّه معنایی و معناشناختی این واحد زبانی مربوط می‌شود، وجه تمایز میان یک «واحد دستور جمله» و یک «واحد دسـتور معترضـه» ایـن است که واحد دستور جمله، معنای گزاره‌ای و واحد دسـتور معترضـه، معنـای غیرتحدیـدی و فراارتباطی دارند؛ بنابراین با اتّکاء بر این ویژگی، «یعنی» یقیناً جزئی از دستور معترضـه نیسـت ولی اینکه این واژه تا چه حد جزئی از دستور جمله است را می‌توان با بحث سرنمونی توجیـه کرد. همان‌طور که کالتن‌باخ و همکاران (2011) برای معترضه‌ها ویژگی‌هایی را برمی‌شمرند و به این موضوع اشاره می‌کنند که هر چقدر یک واحد زبانی از تعداد بیشتری از ایـن ویژگـی‌هـا برخوردار باشد، عضو سرنمون‌تری از یک معترضه به شمار می‌آید، پس در اینجا نیـز مـی‌تـوان درخصوص «یعنی» این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که این واژه عضوی از دستور جمله است ولی نـه به‌عنوان عضوی سرنمونی از دستور جمله بلکه به‌عنوان عضوی غیرسرنمونی از این دستور. بـه همین خاطر در چنین مواردی می‌توان گفت که چون «یعنی» اتّصال چندان محکمی بـه دسـتور جمله ندارد، از آمادگی بیشتری برای انتقال به موقعیت گفتمـان و دسـتور معترضـه برخـوردار خواهد بود.

9) از این طرف ولید خالد چون مظفر شاه را بدید و آن حُسـن و جمـال را مشـاهده کـرد، حیران بماند و گفت: ای ایرانی بی‌وجود! تو کیستی و ما با تو چه بد کرده‌ایم که صد هزار مـرد برداشتی و به دشمنی ما آمدی؟ اکنون خود را چگونه می‌بینی؟ مظفر شاه هیچ جواب نداد. شـاه

ولید در خشم رفت و جلاد را اشارت کرد که سرِ این ایرانی را بینداز. جلاد روسیاه همچون زبینی دوزخ بجست و در مظفر شاه آویخت که **یعنی** او را بر سر پا نشاند. فیروز شاه را دیگر طاقت نماند... (داراب‌نامه بیغمی: ص533)

مثال فوق، از کتاب داراب‌نامه در قرن نهم هجری انتخاب شده است. در این مثال، «یعنی» بیانگر هدف و مقصود است و در معنای « به این هدف که...» به کار رفته است که معنای گزاره‌ای گفتمان‌نمای «یعنی» نیست بلکه در اینجا ما با کاربردی از این گفتمان‌نما در یک معنای فراارتباطی که بر اساس موقعیت گفتمان تعیین می‌شود، روبه‌رو هستیم. جملهٔ فوق را می‌توان این‌گونه معنا کرد: «جلاد در مظفر شاه آویخت به این هدف که او را بر سر پا نشاند.»؛ بنابراین «یعنی» در این مثال، به‌عنوان عنصری انتقال‌یافته به دستور معترضه تلقی می‌گردد که از معنایی غیرتحدیدی و غیرگزاره‌ای برخوردار است.

همان‌گونه که در سه ویژگی فوق مشاهده شد، در مواردی که «یعنی» به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار رفته بود، مشخصه‌های آن با مشخصه‌های فرایند «انتقال» که هاینه (2013) آن را به‌عنوان مکانیسم دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها معرفی کرده بود همخوانی داشت؛ بنابراین، از بررسی این سه ویژگی در ارتباط با «یعنی» می‌توان به این نتیجه رسید که تا آن‌جا که به سه ویژگی بالا مربوط می‌شود، زمانی‌که «یعنی» نیز به‌عنوان واحد دستور معترضه به کار می‌رود می‌توان فرایند دخیل در تحولِ این واحد زبانی را فرایند «انتقال» دانست.

5- 4- استقلال واژ- واجی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که هاینه (2013) برای تمایز نهادن میان «دستوری‌شدگی» و «انتقال» نام می‌برد، «توصیف واژ- واجی» است. بر اساس این ویژگی، واحدهای زبانی دستوری‌شده می‌توانند با دیگر عناصر جمله ادغام شوند و یا در مورد آن‌ها «واژه‌بست» و حتی «وندافزایی» رخ دهد که این اتفاق درخصوص واحدهای زبانی انتقال داده شده روی نمی‌دهد. داده‌های این پژوهش حاکی از آن است که از قرن چهار تا چهارده، هیچ موردی که در آن «یعنی» تحت فرایندهایی چون «وندفزایی»، «واژه‌بست» و یا «سایش آوایی» قرار گرفته باشد یافت نشد؛ بنابراین در طول 11 قرنِ بررسی شده، هیچکدام از فرایندهای واژ- واجی مذکور بر روی گفتمان‌نمای «یعنی» رخ نداده و بسیار بعید هم به نظر می‌رسد که از این به بعد نیز

فرایندهایی از این قبیل درخصوص این واحد زبانی اتفاق بیفتد؛ بدین‌جهت در این ویژگی نیز گفتمان‌نمای «یعنی» از ویژگی مربوط به فرایند «انتقال» برخوردار است.

5- 5- ناگهانی بودن

ویژگی ممیز دیگر، «ناگهانی بودن» است که بر اساسِ آن، رخدادِ فرایند دستوری‌شدگی به مدت زمانی طولانی حتّی چندین قرن نیاز دارد تا یک واحد زبانی تحت تأثیر فرایند دستوری‌شدگی، دستوری شود ولی فرایند انتقال به‌صورت ناگهانی می‌تواند در هر زمان و مکانی به وقوع بپیوندد. هاینه (2013) با توجه به این ویژگی به‌عنوان یکی از وجوه تمایز میان دستوری‌شدگی و انتقال، اظهار می‌کند که زمانی می‌توان ادعا کرد که دستوری‌شدگی رخ داده که ما در پیشینهٔ آن واحد زبانی، یک صورت زبانی کمتر دستوری‌شده را بیابیم که این صورت زبانی با گذشت زمان دچار تحوّل شده و به صورتی دستوری‌تر تغییر یافته است. نکتهٔ دیگری که هاینه در مطالعات موردی خود به آن اشاره می‌کند، عدم وجود فاصلهٔ زمانی طولانی میان وقوع یک عنصر زبانی به‌عنوان واحد دستور جمله و وقوع همان عنصر به‌عنوان واحد دستور معترضه است. به بیان دیگر، وی با استفاده از مستندات مکتوب زبانی نشان می‌دهد که از همان ابتدا ما شاهد به‌کارگیری یک لفظ زبانی هم در سطح دستور جمله و هم در سطح دستور معترضه هستیم و به همین دلیل است که ما شاهد یک صورت واژگانی یا کمتر دستوری‌شده نیستیم که بعداً در گذر زمان دستوری یا دستوری‌تر شده باشد. به هنگام مطالعهٔ «یعنی» در طی یازده قرن نیز چنین موارد تحوّلی از این گفتمان‌نما یافت نشد که وقوع فرایند دستوری‌شدگی را در رابطه با آن تأیید کند؛ بنابراین می‌توان فرایند مؤثر بر این گفتمان‌نما را فرایند «انتقال» دانست که در هر زمان و مکانی می‌تواند رخ دهد و این واحد زبانی را از دستور جمله به دستور معترضه انتقال دهد. مثال‌های زیر از قرن چهارم نیز شاهدی بر این امر است که از اولین قرنِ مورد بررسی، نگارندگان این پژوهش با هر دو مورد کاربرد «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه روبه‌رو بوده‌اند.

10) جبرئیل آمد و گفت ای آدم، خدای همی گوید این بدل هابیل است. او را شیث نام کن و شیث به زبان عبرانی است معنی آن هبه الله بود یعنی بخشش خدای. (تاریخ بلعمی: 106)

11) قیل دانست که ایشان به هود گرویده‌اند و از هلاک قوم باک ندارنـد. ایشـان را دسـت بازداشت و خود تنها برفت و به زمین مکّه شد و ایشان هر دو از پیش برفتند و به مکّه شدند تا به جای کعبه، چون فراز رسیدند مرثد دست برداشـت و بـه تـازی سـخنانی بگفـت شـعرگونه تفسیرش چنین بود «ای خدای دهنده و بزرگوار و یگانه، پسر عمرو یعنی قیل بر تو آمده است از نزد قومی کافر که باران خواهند، یا رب تو حاجت وی روا مکن». (تاریخ بلعمی: 160)

در مثال‌های بالا که هر دو متعلّق به یک قرن هستند و از یک کتاب واحد استخراج شده‌اند، ما شاهد هر دو مورد کاربرد «یعنی» در مقام واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه هسـتیم (در مثال اول، «یعنی» واحد دستور جمله و در مثال دوم، واحد دستور معترضه است).

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که بعد از فرایند کاربردی‌شـدگی کـه انتقـال لازمـۀ آن است، گفتمان‌نما دستوری و دستوری‌تر شده و از معنای واژگانی آن کاسته و کاسته‌تر می‌شـود. منظور از دستوری‌تر شدن این است که آن گفتمان‌نما اول کاربرد سازماندهی متن پیدا می‌کند و پس از آن، کارکرد ذهنی و سپس کارکرد بیناذهنی.

موضوع دیگری که هاینه در رابطه با گفتمان‌نماهای مورد بررسی خود به آن می‌پردازد، ایـن است که امروزه کاربرد آن گفتمان‌نماها به‌عنوان یک معترضه به مراتب بیشـتر از کـاربرد آن‌هـا به‌عنوان واحد دستور جمله است. این موضوع، خود، بیانگر آن است که این الفاظ زبانی پس از کاربردی شدن به سمت دستوری شدن پیش رفته‌اند. جدول 2 نیز که بسامد وقوع گفتمان‌نمای «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و واحد دستور معترضه را به تفکیک هر قرن نشان می‌دهد، این سخن هاینه را درخصوص «یعنی» در زبان فارسی تأیید می‌کند.

با نگاهی به این جدول می‌توان دریافت که از قـرن هفـتم بـه بعـد، میـزان کـاربرد «یعنـی» به‌عنوان «واحد دستور جمله» در مقایسه با بسامد وقوع آن بـه‌عنـوان «واحـد دسـتور معترضـه» کاهش یافته است و این موضوع تا قرن چهاردهم نیز ادامه دارد. به بیان دیگر، از قرن هفـتم تـا چهاردهم 142 مورد از موارد وقوع «یعنی» مربوط به «واحد دستور جمله» و 504 مورد متعلق به «واحد دستور معترضه» است. بر این اساس، 22٪ از داده‌های این پژوهش در فواصل قـرون 7 تا 14 «واحد دستور جمله» و 78٪ از داده‌ها را «واحد دستور معترضه» تشکیل می‌دهند. این اعداد و ارقام حاکی از گرایش به سمت کاربرد بیشتر این عنصر زبانی به‌عنـوان «واحد دسـتور معترضـه» در طول زمان و بالطبع، دسـتوری شـدن بیشـتر آن پـس از کاربردی‌شـدگی اسـت.

داده‌های برآمده از قرن چهاردهم که آخرین قرن مورد بررسی و نزدیک‌ترین قرن به زمان حال می‌باشد نیز مؤید این مطلب است، چون از میان 82 مورد وقوع «یعنی» در این قرن، 66 مورد به واحد دستور معترضه اختصاص دارد؛ این رقم معادل 80٪ از کلّ داده‌ها در قرن مذکور است. واحد دستور معترضه نیز مفهوم آزاد شدن از سطح دستور جمله و انتقال به محیطی وسیع‌تر به نام دستور معترضه را با خود به همراه دارد که هاینه از چنین فرایندی با عنوان «انتقال» یاد می‌کند و داده‌های این پژوهش نیز وقوعِ رو به افزایش این فرایند را درخصوصِ «یعنی» در گذر زمان تأیید می‌کند. شاهد دیگری در تأیید این موضوع، مواجهه با کاربردهایی جدید از این گفتمان‌نما است که از آن جمله می‌توان به استفاده از «یعنی» برای بیان مقصود و هدف، ارائهٔ مثال، ترمیم، و بیان نتیجه‌گیری اشاره کرد. چنین کاربردهایی تنها در موقعیت‌های گفتمانی خاص نمود می‌یابند و لازمهٔ ظهور آن‌ها، حرکت و انتقال واحد زبانی موردنظر از دستور جمله و قرار گرفتن آن در موقعیت گفتمان است.

5- 6- ترتیب سازه‌ها

در نهایت، به «ترتیب سازه‌ها» می‌رسیم که نسبت به ویژگی‌های ممیز دیگر از اهمیت کمتری برخوردار است. بررسی داده‌ها در طول 11 قرن متوالی نشان می‌دهد که اگرچه جایگاه مرجّحی برای «یعنی» درون جمله وجود دارد و آن، واقع شدن پس از واژه، عبارت یا جمله‌ای است که «یعنی» به منظور بیان معنا یا ارائهٔ توضیحی در رابطه با آن‌ها به کار می‌رود، ولی ما شاهد موارد معدودی نیز از کاربرد «یعنی» بودیم که در آن‌ها این واژه در ابتدای جمله به کار رفته بود که البته این کاربرد، خود، نشان‌دهندهٔ کاربردی‌شدگی این واحد زبانی است. شایان ذکر است که از میان 1801 مورد وقوع «یعنی»، تنها در 11 مورد، این عنصر زبانی در ابتدای جمله به کار رفته است، مانند وقوع این گفتمان‌نما در مثال زیر:

12) چون نامه را تمام بخواندند، سکندر شاه بغایت برآشفت و گفت: **یعنی** کار به جایی رسیده است که نامه‌یی چنین به من نویسند، و مرا به لشکر ترسانند، و بدین نوع سخن‌بندی را از من طلب دارند؟ بگیرید این قاصد را و از برج به شیب اندازید تا هلاک گردد. (داراب‌نامه بیغمی: ص712)

جدول 2- بسامد وقوع «یعنی» به‌عنوان واحد دستور جمله و معترضه از قرن چهارم تا چهاردهم

قرن	واحد دستور جمله	واحد دستور معترضه
4	51	46
5	34	30
6	651	343
7	6	14
8	16	66
9	32	69
10	47	137
11	6	37
12	3	63
13	16	52
14	16	66

بررسی ویژگی‌های ممیز پیشنهاد شده توسط هاینه (2013) در ارتباط با «یعنی» در طول یازده قرن و افزایش بسامد وقوع این واحد زبانی به‌عنوان «واحد دستور معترضه» در گذر زمان، ما را به این نتیجه می‌رساند که از قرن چهارم تا به امروز مشخصات تحوّل «یعنی» با مشخصات فرایند «انتقال» به عنوان هستهٔ اصلی کاربردی‌شدگی سازگار است و این موضوع، دیدگاه هاینه (2013) مبنی بر نقش «انتقال» در فرایند تحوّل گفتمان‌نماها را تأیید می‌کند.

6. نتیجه‌گیری

این پژوهش، بر اساس مطالعه‌ای درزمانی و داده‌بنیاد بر روی گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن چهاردهم در چارچوب دیدگاه هاینه (2013) از منظر دستور گفتمان (کالتن‌باخ و همکاران،2011) انجام گرفت. از منظر دستور گفتمان، ما با دو بخش تشکیل‌دهنده که عبارتند از «دستور جمله» و «دستور معترضه» روبه‌رو هستیم. واحدهای زبانی متعلّق به بخش اول با عنوانِ «واحد دستور جمله» و واحدهای زبانی بخش دوم با عنوان «واحد دستور معترضه» یا به بیان ساده‌تر، «معترضه» به کار برده می‌شوند.

معیار تشخیص «واحد دستور معترضه» از «واحد دستور جمله» در این پژوهش، ویژگی‌هایی است که هاینه (2013) درخصوص معترضه‌ها برشمرده است. بر این اساس، معترضه‌ها به لحاظ نحوی مستقل هستند، به لحاظ نوای گفتار معمولاً از مابقی پاره‌گفتار جدا می‌شوند، و معنای آن‌ها «غیرتحدیدی» و «غیرگزاره‌ای» است. کالتن‌باخ و همکاران (2011) بر

این باورند که هرچه یک واحد زبانی از ویژگی‌های بیشتری در رابطه با معترضه‌هـا برخـوردار باشد، عضو سرنمون‌تری از یک معترضه است. در این پژوهش نیز با بررسی ویژگی‌هـای فـوق در ارتباط با «یعنی» و با توجه به میزان برخورداری یا عدم برخورداری این واحد زبانی از ایـن ویژگی‌ها، واژهٔ «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» یا «واحد دستور جمله» شناسایی شـد و پس از شمارش تعداد موارد وقوع «یعنی» بـه‌عنـوان «واحـد دسـتور جملـه» و «واحـد دسـتور معترضه»، این نتیجه حاصل گردید که هرچه در زمان به پیش مـی‌رویم، بسـامد وقـوع «یعنـی» به‌عنوان یک «واحد دستور معترضه» در مقایسه با «واحد دستور جمله» افـزایش مـی‌یابـد. ایـن موضوع، نشان از یک تغییر و تحوّل در بـه‌کـارگیری ایـن واحـد زبـانی در گـذر زمـان دارد و مشخصات تحـوّل آن با ویژگـی‌هایی که هاینه (2013) برای فرایند «انتقـال» بـه‌عنـوان فراینـد دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها نام می‌برد، سازگار است؛ بنابراین، از مطالعه بر روی گفتمان‌نمـای «یعنی» در طولِ 11 قرن می‌توان به این نتیجه رسید که این عنصر زبانی در گـذر زمـان تحـت تأثیر فرایند «انتقال» که در «کاربردی‌شدگی» مرکزیت دارد، قرار گرفته و با انتقـال بـه موقعیـت گفتمان و حوزهٔ دستور معترضه، به عنصری کاربردی‌شده تبدیل شده است.

در پایان، می‌توان به پرسش‌های پژوهش نیز پاسخ داد. در پاسخ به اولین پرسـش مبنـی بـر میزان سازگاری داده‌های زبان فارسی با دیدگاه هاینـه (2013) مـی‌تـوان گفـت کـه داده‌هـای بررسی شده درخصوص گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی، نظر هاینه (2013) در رابطـه بـا فرایند دخیل در تحوّل گفتمان‌نماها را تأیید می‌کند. هاینه از «انتقال» به‌عنوان فراینـد دخیـل در تحوّل گفتمان‌نماها نام مـی‌بـرد و بـا برشـمردن برخـی ویژگـی‌هـای ممیـز، ایـن فراینـد را از «دستوری‌شدگی» متمایز می‌کند. مطالعهٔ این ویژگی‌های ممیز در ارتباط با «یعنی» نشـان داد، در مواردی که «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» به کار می‌رود، از ویژگی‌های فرایند «انتقال» برخوردار است و این موضوع دیدگاه هاینـــه (2013) را تأییـــد مـی‌کنـــد. در ایـن صـورت، زمانی‌که «یعنی» به‌عنوان «واحد دستور معترضه» به کار می‌رود، تحت فرایندی به نام «انتقال» به سمت موقعیت گفتمان و دستور معترضه حرکت کرده است و به موارد کاربرد جدیـدی دسـت می‌یابد.

در پاسخ به دومین پرسش پژوهـش، باید گفت که تحـوّل گفتـمان‌نمـای «یعنـی» در زبـان فارسـی، مصـداقی از «کاربـردی‌شدگی» است و نه «دستوری‌شدگی»، زیرا تحـوّل ایـن واژه در

گذر زمان و افزایش بسامد وقوع آن به‌عنوان «واحد دستور معترضه» و انتقال آن به سوی موقعیت گفتمان در چنین مواردی، همگی، مهر تأییدی بر کاربردی‌شدن این عنصر زبانی است. از طرف دیگر، همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد، فرایند دخیل در تحوّل «یعنی» در زبان فارسی فرایند «انتقال» است. طبق نظر هاینه (2013) این فرایند، مکانیسم اصلی و مرکزی در «کاربردی‌شدگی» است؛ بنابراین، می‌توان تحوّل گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی را به فرایند «کاربردی‌شدگی» نسبت داد؛ امّا «کاربردی‌شدگی» را نمی‌توان نوعی از «دستوری‌شدگی» درنظر گرفت بلکه فرایندی مجزّا از «دستوری‌شدگی» است. توجیه این امر نیز با توجه به ویژگی‌هایی که هاینه (2013) برای تمایز نهادن میان دو فرایند «انتقال» و «دستوری‌شدگی» برمی‌شمرد، امکان‌پذیر است. هاینه ابتدا با اشاره به این موضوع که «انتقال» در «کاربردی‌شدگی» مرکزیت دارد و سپس با برشمردن ویژگی‌های ممیز میان «انتقال» و «دستوری‌شدگی»، عملاً «کاربردی‌شدگی» را نیز به‌عنوان فرایندی مجزّا از «دستوری‌شدگی» معرفی می‌کند. از آن‌جا که تحوّل گفتمان‌نمای «یعنی» در زبان فارسی نیز با ویژگی‌های «انتقال» همخوانی دارد، و «انتقال» نیز فرایندی مجزا از «دستوری‌شدگی» است؛ بنابراین، این نتیجه حاصل می‌گردد که در تحوّل «یعنی» در زبان فارسی، «کاربردی‌شدگی» نیز فرایندی مجزا از «دستوری‌شدگی» است و فرایند دخیل در شکل‌گیری این گفتمان‌نما کاربردی‌شدگی به‌عنوانِ فرایندی متمایز از دستوری‌شدگی است. از این حیث، تکامل گفتمان‌نمای «یعنی» ذیل سومین گروه از دسته‌بندی پنج‌گانهٔ دیگاند و اِوِرس- وِرمِل (2015) قرار می‌گیرد.

منابع

1- مقدم‌کیا، رضا. (1383). «بعد» نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی. *نشریهٔ نامهٔ فرهنگستان*،شماره 23، 98-81.

2- عموزاده، محمد و نورا، اعظم. (1393). دستوری‌شدن تسلسلی عبارت یعنی از منظر دستور گفتمان. *نشریهٔ پژوهش‌های زبانی*، *شماره* 1، 94-75.

3- داوری، شادی، قاسمی، محسن و کوکبی، بهناز. (1396). گفتمان‌نماهای افشا در زبان فارسی: رویکرد دستوری‌شدگی. *نشریهٔ زبان‌شناسی اجتماعی*، شماره 2، 16-9.

4- نغزگوی کهن، مهرداد و مشکین‌فام، مهرداد. (1398). از دستوری‌زدایی تا کاربردی‌شدگی سیر تحوّل کلمۀ نقشی «پس» در فارسی. *نشریۀ فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامۀ فرهنگستان)*،شماره 14، 74–100.

5- Aijmer, K. (1997). I think: An English modal particle. In Toril, S. & Jansen- Westvik, O. (Eds.), *Modality in Germanic languages: Historical and comparative perspectives* (pp. 1- 47). Berlin: Mouton de Gruyter.

6- Andersen, H. (2007). Marqueurs discursifs propositionnels. *Langue Francaise,* 154, 13- 28.

7- Barth- Weingarten, D. & Couper- Kuhlen, E. (2002). On the development of final though: A case of grammaticalization? In Wischer, I. & Diewald, G. (Eds.), *New reflections on grammaticalization* (pp. 345- 361). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.

8- Blakemore, D. (1987). *Semantic constraints on relevance.* Oxford: Blackwell.

9- Blakemore, D. (1988). The organization of discourse. In Newmeyer, F. (Ed.), *Linguistics: The Cambridge survey* (Vol. 4, pp. 229- 250). Cambridge: Cambridge University Press.

10- Brinton, L. J. (1996). *Pragmatic markers in English: Grammaticalization and discourse functions.* Berlin: Mouton de Gruyter.

11- Brinton, L. J. (2010). The Development of *I mean*: Implications for the Study of Historical Pragmatics. In M. Fitzmaurice, S. & Taavitsainen, I. (Eds.), *Methods in Historical Pragmatics* (pp. 37- 80). Berlin: Mouton de Gruyter.

12- Chang, M. H. (2008). Discourse and Grammaticalization of Contrastive Markers in Taiwanese Southern Min: A Corpus- Based Study. *Journal of Pragmatics 40* (12)*,* 2114- 49.

13- Croft, W. (1990). *Typology and universals.* Cambridge University Press.

14- Degand, L. & Evers- Vermeul, J. (2015). Grammaticalization or pragmaticalization of discourse markers? More than a terminological issue. *Journal of Historical Pragmatics,* 59- 85.

15- Erman, B. (1987). Pragmatic expressions in English: A study of you know, you see and I mean in face- to- face conversation. *Stockholm Studies in English,* 69.

16- Erman, B. & Kotsinas, U. (1993). Pragmaticalization: The case of *Ba* and *You know. Studier in Modern Sprakvetenskap,* 10, 76- 92.

17- Fitzmaurice, S. (2004). Subjectivity, Intersubjectivity and the Historical Construction of Interlocutor Stance: From Stance Markers to Discourse Markers. *Discourse Studies*, *6* (4), 427- 48.

18- Frank- Job, B. (2006). A dynamic- interactional approach to discourse markers. In Fischer, K. (Ed.), *Approaches to discourse particles (*pp. 395- 413). Amsterdam: Elsevier.

19- Fraser, B. (1999). What are discourse markers? *Journal of Pragmatics 31*(7), 931- 952.

20- Gunthner, S. & Mutz, K. (2004). Grammaticalization vs. pragmaticalization? The development of pragmatic markers in German and Italian. In Bisang, W. Himmelmann, N. & Wiemer, B. (Eds.), *What makes grammaticalization? A*

look from its fringes and its components (pp. 77- 107). Berlin: Mouton de Gruyter.
21- Hansen, M. M. (2008). *Particles at the semantics/ pragmatics interface: Synchronic and diachronic issues.* Oxford: Elsevier.
22- Heine, B. (2003). Grammaticalization. In Joseph, B. & Jnda, R. (Eds.), *The handbook of historical linguistics* (pp. 575- 601). Oxford: Blackwell.
23- Heine, B. (2013). On discourse markers: Grammaticalization, pragmaticalization, or something else? *Linguistics, 51*(6), 1205- 1247.
24- Heine, B., Claudi, U. & Hunnemeyer, F. (1991b). *Grammaticalization: A conceptual framework.* Chicago: University of Chicago Press.
25- Heine, B. & Kaltenbock, G. (2012). *The situation of discourse: Evidence from discourse markers.* Unpublished Manuscript.
26- Heine, B., Kaltenbock, G., Kuteva, T. & Long, H. (2012). An outline of thetical grammar. In Bischoff, Sh. & Carmen J. (Eds.), *Reflections on functionalism in linguistics* (pp. 176- 236). Berlin: De Gruyter Mouton.
27- Heine, B. & Reh, M. (1984). *Grammaticalization and reanalysis in African languages.* Hamburg: Helmut Buske.
28- Himmelmann, P. (2004). Lexicalization and grammaticalization: Opposite or orthogonal? In Basing, W., Himmelmann, P. & Wiemer, B. (Eds.), *What makes grammaticalization? A look from its fingers and its components* (pp. 21- 42). Berlin: Mouton de Gruyter.
29- Hopper, P. J. (ed.). (2000). *Studies in descriptive and historical linguistics.* Amsterdam: John Benjamins.
30- Hopper, P. J. & Traugott, E. (2003[1993]). *Grammaticalization.* Cambridge: Cambridge University Press.
31- Hyun- Oak Kim, A. (2011). Rhetorical questions as Catalyst in grammaticalization: Deriving Korean discourse marker *ketun* from conditional connective. *Journal of Pragmatics, 43*(4), 1023- 1041.
32- Kaltenbock, G., Heine, B. & Kuteva, T. (2011). On thetical grammar. *Studies in Languages, 35*(4), 848- 893.
33- Koops, C. & Lohmann, A. (2013). Discourse marker sequencing and grammaticalization. In Maria- Jose Lopez- Couso et al. (Eds.), *English Corpus Linguistics on the Move: Applications and Implications* (Book of Abstracts ICAME 34, pp. 126-8).
34- Kroon, C. (1995). *Discourse particles in Latin.* Amsterdam: J. C. Gieben.
35- Lehmann, Ch. (2002). *Thoughts on grammaticalization.* Universitat Erfurt.
36- Lenker, U. (2000). *Soplice* and *witodlice:* Discourse markers in Old English. In Fischer, O., Anette Rosenbach & Dieter Stein (Eds.), *Pathways of change. Grammaticalization in English (*pp. 229- 249). Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
37- Levinson, S. C. (1983). *Pragmatics.* Cambridge: Cambridge University Press.
38- Norde, M. (2009). *Degrammaticalization.* Oxford: Oxford University Press.
39- Ocampo, F. (2006). Movement towards discourse is not grammaticalization: The evolution of *claro* from adjective to discourse particlein spoken Spanish. In Sagarra, N. & Toribio, A. (Eds.), *Selected Proceedings of the 9th Hispanic*

Linguistics Symposium (pp. 308- 319). Somerville, MA: Cascadilla Proceedings Project.

40- Onodera, N. (2000). Development of *demo* type connectives and *na* elements: Two extremes of Japanese discourse markers. *Journal of Historical Pragmatics, 1*(1), 27- 55.

41- Ostmann, J. O. (1981). *'You Know': A discourse- functional study.* Amsterdam: Benjamins.

42- Pinto de Lima, J. (2002). Grammaticalization, subjectification and the origin of pathic markers. In Wischer, I. & Diewald, G. (Eds.), *New Reflections on Grammaticalization* (pp. 363- 378). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.

43- Schiffrin, D. (1987). *Discourse markers*. Cambridge: Cambridge University Press.

44- Schourup, L. C. (1985). *Common discourse particles in English: 'like', 'well', 'you know'.* New York: Garland.

45- Traugott, E. (1995). *The role of the development of discourse markers in a theory of grammaticalization.* Paper presented at the 12th International Conference on Historical linguistics, Manchester.

46- Waltereit, R. (2006). The rise of discourse markers in Italian: A specific type of language change. In Fischer. K. (Ed.), *Approaches to discourse markers* (Studies in pragmatics 1, pp. 61- 76). Amsterdam: Elsevier.

47- Werner, Abraham. (1991). *Descriptive and theoretical investigations on the logical, syntactic and pragmatic properties of discourse particles in German.* Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.

A Diachronic Study on the Development of the Persian Discourse Marker “ya’ni” Based on Heine’s Pragmaticalization Framework

Seyyede Marzieyeh Abbasi
PhD Student in Linguistics, Department of Foreign Languages and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Alireza Khormaee (corresponding author)[1]
Associate Professor, Department of Foreign Languages and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Amirsaeid Moloodi
Assistant Professor, Department of Foreign Languages and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Received:28/05/2021 Accepted:13/09/2021

Abstract

The present research studies a process involved in the rise of the Persian discourse marker “ya’ni” (meaning that) in the framework of discourse grammar (Kaltenbock et al, 2011) and based on Heine’s approach (2013). Heine believes that the process leading to the rise of discourse markers is pragmaticalization. To him, a process called co-optation is the central mechanism involved in pragmaticalization, and he considers pragmaticalization and grammaticalization as distinct processes. Through co-optation a linguistic unit is transferred from sentence grammar to thetical grammar, acquires new semantic functions based on the complicated network of situation of discourse, and changes to a discourse marker. To carry out the present study based on Heine’s approach as its analytical framework, diachronic data in Persian were collected from the 4th to 14th Hijri centuries by choosing two typical books from each century. Then, all the occurrences of “ya’ni” in those books were manually identified and analyzed. The present diachronic study of “ya’ni” in Persian confirms Heine’s framework, and it shows a growing number of theticals as time passes. In addition, it was verified that the process which plays a role in the development of “ya’ni” is not grammaticalization, but pragmaticalization in center of which there is co-optation.

Keywords: discourse grammar, sentence grammar, thetical grammar, co-optation, pragmaticalization of “ya’ni”, grammaticalization

1- akhormaee@rose.shirazu.ac.ir